



لودوپک و پتگنشتاین
کتاب‌های آبی و قهوه‌ای
تمهیدات «پژوهش‌های فلسفی»

ترجمهٔ ایرج قانونی

فهرست مطالب

۷	مقدمه مترجم
۱۷	مقدمه
۳۱	کتاب آبی
۱۴۱	کتاب قهوه‌ای
۳۰۱	تمایه

کتاب آبی

معنی یک کلمه چیست؟

والد یاییم با پرسش کردن با این مسئله درگیر شویم، توضیح معنی یک کلمه چیست: تبیین یک کلمه چگونه است؟

تحوذای که این پرسش به ما کمک می‌کند شبیه نحوه‌ای است که پرسش چگونه طولی را اندازه می‌گیریم» به ما کمک می‌کند تا مسئله «طول چیست؟» را بفهمیم.

پرسش‌هایی چون «طول چیست؟»، «معنا چیست؟»، «عدد یک چیست؟» ما را در تنگنای ذهنی می‌گذارند. احساس می‌کنیم که در پاسخ به آن‌ها نمی‌توانیم به چیزی اشاره کنیم و درعین حال باید به چیزی اشاره کنیم. (ما با یکی از سرچشمه‌های بزرگ سردرگمی فلسفی روبه‌رویم: یک اسم باعث می‌شود تا ما به دنبال چیزی باشیم که به آن مربوط است.)

این پرسش اولیه «تبیین معنا چیست؟» دو فایده دارد. به اعتباری شما پرسش «معنا چیست؟» را بر ارض نازل می‌کنید. چه، بی‌شک، برای فهم معنی «معنا» باید معنای «تبیین معنا» را نیز بفهمید. به‌طور کلی: «حال پرسیم تبیین معنا چیست، زیرا آن هر چه را توضیح دهد همان معنا خواهد بود.» فراگیری دستور زبان بیان «تبیین معنا» به شما چیزی درباره‌ی دستور زبان واژه

«معنا» می‌آموزد و شما را از وسوسهٔ جست‌وجوی چیزی که بتوان آن را «معنا» نامید در امان می‌دارد.

آن‌چه به‌طور کلی «توضیحات معنای یک واژه» خوانده می‌شود، تقریباً، قابل تقسیم به تعریف‌های لفظی و اشاری است. بعداً معلوم خواهد شد که به چه معنا این تقسیم‌بندی صرفاً تقریبی و مشروط است (و این‌که آن چنین است، نکته مهمی است). تعریف لفظی که ما را از بیانی لفظی به بیان لفظی دیگری می‌کشاند، به تعبیری ما را به جایی نمی‌رساند. اما ظاهراً در تعریف اشاری ما گام جدی‌تری به سوی فراگیری معنا برمی‌داریم.

مشکلی که در بین آن است که برحسب ظاهر در زبان ما برای بسیاری از کلمات تعریف اشاری وجود ندارد؛ مثلاً برای کلماتی چون «یک»، «عدد»، «نه» و مانند آن.

آیا لازم است که خود تعریف اشاری فهمیده شود؟ — آیا ممکن نیست که تعریف اشاری بد فهمیده شود؟ بی‌شک اگر تعریف مبادرت به توضیح معنای یک کلمه می‌کند، این‌که شما پیش‌تر آن را شنیده باشید نمی‌تواند مهم باشد. بر عهدهٔ تعریف اشاری است که به آن‌ها *افادهٔ معنا* کند. پس بگذار واژهٔ «tove» را با اشاره به یک مداد و اظهار این‌که «این tove است» توضیح دهیم. (ما در این جا می‌توانستیم به‌جای این‌که بگوییم «این tove است» بگوییم «این tove» خوانده می‌شود». من این را خاطرنشان می‌کنم، تا یک‌بار و برای همیشه، این تصور را زائل کنم که الفاظ تعریف اشاری چیزی را به معرفت نسبت می‌دهند؛ یعنی خلط بین این جمله را که «این قرمز است»، که رنگ قرمز را به چیزی نسبت می‌دهد، با این تعریف اشاری که «این 'قرمز' خوانده می‌شود»). تازه تعریف اشاری «این tove است» را می‌توان به طرق گوناگون تفسیر کرد. من چندتایی از این تفسیرها را ارائه خواهم داد و کلمات فارسی جا افتاده‌ای را به کار خواهم برد. پس این تعریف می‌تواند تفسیر شود تا معنی دهد:

«این مداد است»،

«این دایره است»،

«این چوب است»،

«این یک است»،

«این یک است»، و موارد دیگر.

ممکن است کسی به این استدلال اعتراض کند که پیش فرض همه این تفسیرها زبان - کلمه دیگری است. اگر منظور ما از «تفسیر» صرفاً «انتقال به یک زبان - کلمه» باشد این ایراد مهم است. - بگذار با ذکر چند نکته این مسئله را روشن تر کنیم. بیاییم از خود پرسیم که وقتی می‌گوییم کسی تعریف اشاری را به شیوه‌ای خاص تفسیر کرده است ملاک ما چیست. فرض کنیم که این تعریف اشاری را در اختیار یک انگلیسی زبان قرار دهیم که «این چیزی است که آلمانی‌ها آن را 'Buch' می‌خوانند». دست‌کم در غالب موارد لغت 'book' به ذهن آن انگلیسی متبادر می‌شود. می‌توانیم بگوییم که او 'Buch' را تفسیر کرده تا 'book' معنی دهد. اگر به‌طور مثال به چیزی اشاره کنیم که او هرگز قبلاً ندیده است و بگوییم: «این بانجو^۱ است» مسئله فرق می‌کند. در این صورت ممکن است لغت «گیتار» به ذهن او برسد، و ممکن است اصلاً هیچ لغتی به ذهنش نرسد بلکه تنها تصویری از ابزاری مشابه پیدا کند، امکان دارد هیچ چیز به خاطرش خطور نکند. پس به فرض اگر به او دستور دهم که «حالا از میان این چیزها بانجو را بیرون بکش». و او نیز آنچه را ما «بانجو» می‌نامیم بیرون یکشد می‌توانیم بگوییم که «او واژه 'بانجو' را به درستی تفسیر کرده است»؛ اما اگر او ساز دیگری را بیرون کشید [خواهیم گفت] «او 'بانجو' را به معنی 'ساز زهی' گرفته یا تفسیر کرده است.

می‌گوییم «او این یا آن تعبیر یا تفسیر را از کلمه 'بانجو' کرده است»، و می‌خواهیم علاوه بر عمل انتخاب کردن عمل معین تفسیر را نیز فرض کنیم. مسئله ما مثل مورد زیر است:

۱- یک نوع ساز زهی - م.